

ادبیات و گویش

واژه نامه های منظوم

بررسی دو شعر نصاب گرگانی



محمود اخوان مهدوی

به عبارتی نصاب؛ نوعی فرهنگ لغات منظوم است که در آن واژه‌هایی از یک زبان یا گویش، به زبان یا زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند. یکی از فواید نصاب، منظوم بودن آن است. وزن و آهنگ موجود در نصاب، آموزش را آسان کرده و موجب می‌شود که لغات بهتر به خاطر سپرده شوند. همان‌طور که می‌دانیم تاکنون از گویش استرآبادی اسناد مکتوب تاریخی به دست نیامده است. از طرفی هم پژوهش‌های گویش‌شناسی صورت گرفته در رابطه با گویش استرآبادی، صرف‌نظر از این‌که علمی یا غیر علمی هستند، اغلب مربوط به سال‌های اخیر می‌شوند. بنابراین آثار ادبی برجای مانده از گویش گرگانی (سترآبادی) که توسط پیش‌کسوتان ادبیات این شهر خلق شده‌اند، مسلماً از منابع معتبر و ارزشمند این حوزه به شمار می‌روند. قدیمی‌ترین آثار ادبی به گویش گرگانی که تاکنون به دست ما رسیده کمتر از یک صد سال عمر دارند، اما با فرض این‌که کسانی که این آثار را خلق کرده‌اند، از دانسته‌های یک نسل قبل از خود نیز کمک گرفته باشند، می‌توان ارزش تاریخی این آثار را حداقل به یکصد سال گذشته رسانید. از بین نخستین کسانی که در این حوزه فعالیت کرده‌اند تا کنون اشخاصی چون: محمدعلی عبهری، علی محمدخان سپهر، سیدرضا عرفانی، سیدابوالقاسم امیرلطیفی، صادق هروی، مسیح ذبیحی، اسدالله معینی و عباس خان قره‌داغی برای ما شناخته شده‌اند. لکن در بین تمام تلاش‌هایی که این پیش‌کسوتان در راه حفظ گویش استرآبادی متحمل شده‌اند، تنها یک شعر نصاب به گویش گرگانی وجود دارد که سروده‌ی سیدرضا عرفانی است و پس از گذشت سال‌ها نیز تنها یک نصاب دیگر توسط نصرت‌الله صفائی خلق شده است که قدمت آن احتمالاً به حدود پنجاه سال پیش می‌رسد. لذا در این مجال به معرفی این دو شعر نصاب که در واقع تنها نصاب‌های گرگانی هستند که تاکنون سروده شده‌اند، و یا تاکنون شناخته شده‌اند، می‌پردازیم.

برای واژه‌ی «نصاب» در لغت‌نامه‌ها معانی متعدد و مختلفی ذکر شده است که از جمله‌ی آنان می‌توان به: ۱- اصل و مرجع ۲- اصل، ریشه و نژاد هرچیز ۳- بازگشت ۴- آغاز هرچیز ۵- جای غروب آفتاب ۶- دسته‌ی کارد و شمشیر و درفش و هر چیز مانند آن ۷- آلتی در شکم ماهی ۸- مال، زر، سرمایه ۹- رتبه، جاه، لیاقت ۱۰- بخت و طالع ۱۱- مقدار معین از هر چیز ۱۲- نصیب و بهره ۱۳- آن مقدار از مال که زکات بر آن واجب می‌شود، اشاره کرد. اما در اصطلاح ادبی؛ «نصاب» منظومه‌ای است که معمولاً در هر بیت از آن، کلمه یا کلمه‌هایی از یک زبان به زبان دیگر برگردانده یا ترجمه شده است. معروف‌ترین و قدیمی‌ترین نصاب ادبی یا نصاب شعری، آن است که ابونصر فراهی در اواخر قرن ششم و یا اوایل قرن هفتم هجری برای آموزش کودکان و نوجوانان سروده و نام «نصاب الصبیان» بر آن نهاده است.

محمدصادق نائبی بر اساس نصاب‌های موجود در تاریخ ادبیات ایران، نصاب را از لحاظ تنوع موضوعی به سه دسته‌ی: «نصاب‌های تجویدی»، «نصاب‌های بیانی» و «نصاب‌های زبانی» تقسیم کرده است. موضوع مورد بحث ما در این مقال نصاب زبانی است. نائبی در تعریف نصاب زبانی آورده: «نصاب در شعر و ادبیات آنست که واژه‌ای را از یک زبان به زبان دیگر شرح دهند یا معادل آن را بیاورند. این هنر شعری توسط شاعرانی با ذوق و دو زبانه خلق شده است و مانند نصاب بیانی نیست که یکی دو بیت ناگزیر در میان ده‌ها بیت دیگر آورده شده باشد، بلکه دقیقاً به منظور آموزش واژگان یک زبان به متکلمین زبانی دیگر و انتقال واژه‌ای از یک زبان به زبانی دیگر، منظوم گشته‌اند. لذا سرایندگان آن بایستی تسلط کافی به هر دو زبان داشته باشند. هرچند شاعرانی بوده‌اند که در سه زبان هنرنمایی کرده و متکلمین هر سه زبان را محفوظ کرده‌اند.»

اغلب ادب پژوهانی که به پژوهش نصاب پرداخته‌اند، معمولاً نصاب‌هایی را مورد بررسی قرار داده‌اند که در ترجمه‌ی لغاتی از زبانی به زبان دیگر است. مانند: نصاب‌های ترکی به فارسی، ترکی به عربی، ترکی به عربی و فارسی، فارسی به عربی، فارسی به ترکی، عربی به فارسی، فارسی به فرانسه و... و کمتر کسی به پژوهش در حوزه‌ی نصاب‌های گویشی پرداخته است. البته نصاب‌های گویشی از لحاظ ادبی و قواعد هیچ تفاوتی با نصاب‌های زبانی (ترجمه زبان به زبان) ندارند. اما مسئله این‌جاست که معمولاً در ترجمه‌ی زبان‌های مختلف، در طول تاریخ، فرهنگ‌نامه‌ها و لغت‌نامه‌های متعددی تنظیم شده است. ولی گویش‌ها اغلب فاقد فرهنگ‌نامه‌های قدیمی می‌باشند و به همین لحاظ برخی از نصاب‌ها به نوعی قدیمی‌ترین و

شاید تنها نمونه از واژه‌نامه‌های یک‌گوش باشند. چنان‌که بر اساس آثار ادبی به دست آمده از گویش استرآبادی، دو نصاب شعری موجود را می‌توان قدیمی‌ترین لغت‌نامه‌های گویش استرآبادی یا گرگانی دانست.

این نکته لازم به ذکر است که نصاب‌های گرگانی (استرآبادی) موجود، بیشتر از نظر شناخت واژگان و اصطلاحات و معانی آن‌ها حایز اهمیت هستند و از نظر آواشناسی چندان قابل استناد و اعتماد نمی‌باشند. البته این موضوع در مورد اکثر نصاب‌های قدیمی صدق می‌کند و محدود به نصاب‌های گرگانی نمی‌شود. چراکه در گذشته اعراب‌گذاری صحیح و دقیق واژه‌های نصاب چندان رایج نبوده است. هرچند گاهی وزن شعر به درست خواندن یک واژه کمک می‌کند، و یا واژه‌هایی که در جایگاه قافیه قرار گرفته‌اند، معمولاً تلفظ آن‌ها مشخص است، اما باز هم از نظر مشخصات آوایی واژه‌ها باید جانب احتیاط را رعایت کرد. چراکه اولاً این اشعار زمانی سروده شده‌اند که حساسیت ثبت آواها چندان برای شاعران شناخته شده نبوده است و دیگر این که معمولاً برای یک شاعر رعایت وزن شعر در اولویت است و یا به عبارت دیگر؛ معمولاً یک شاعر وزن را مبنای کار خود قرار داده و واژگان را با وزن شعر تطبیق می‌دهد. چنان‌که از متن همین دو نصاب گرگانی مشخص است که هدف سراینده بیشتر ثبت واژه بوده، نه آوای آن و حتی در مواردی به ضرورت وزن و قافیه تغییراتی جزئی در واژه ایجاد کرده است. به عنوان مثال:

سُمبِ سو [sombesu] در بیت ۸ بند دوم نصاب عرفانی، به ضرورت قافیه سُمبِ سَو [sombesow] خوانده می‌شود. و یا کَتَوَمَنَقَو [katow-manqow] در بیت ۲۲ نصاب صفائی به ضرورت وزنی از هم گسسته شده و به صورت «کَتَو همراه مَنَقَو» آمده است.

نکته‌ی دیگر این که در هر دو نصابی که در سطور زیر از نظر خواهد گذشت، هیچ‌گونه ترتیبی برای آوردن واژگان وجود نداشته و سراینده کاملاً خود را در اختیار وزن قرار داده است. چنان‌که می‌بینیم در یک بیت و حتی در یک مصرع یک بار ابتدا واژه‌ی گرگانی و سپس معنی آن آمده و بار دیگر ابتدا واژه‌ی فارسی و سپس معادل گرگانی آن آمده است. مانند:

«تیغ؛ پاکی، ماچ؛ بوسه، جَوَز؛ گردو، آب؛ آو» (عرفانی) و «پَزَقَه یعنی اخگر و اسراف؛ آوگو می‌شود» (صفائی)

و نکته‌ی آخر این که؛ واژه‌هایی که در هر بیت از نصاب می‌آیند، معمولاً با هم قرابت موضوعی یا خانوادگی دارند. این ویژگی در نصاب عرفانی بسیار اندک و در نصاب صفائی تا حد زیادی

رعایت شده است. مانند این ابیات از نصاب صفائی:

خَف؛ کمین و جلد؛ چابک، شِفَت؛ احمق، کاجه؛ خُل آدم بی کاره و ولگرد زیپو^۱ می شود
 ما به هر کفگیر بی سوراخ آرسین^۲ گفته ایم تابه در مطبخ چو یابد دسته لَقَلَو^۳ می شود
 دیر کردن سُمب و سو^۴، آهسته کاری مُس مُس است میل بی اندازه با تعجیل؛ اِشتو می شود
 مظهر تُرشی در این شهر است تُرش زَقُروت پُر نمک شد چون غذا شور زِلْکو می شود
 لیک یعنی اردک و جی جی کپورو؛ خارپشت جغد شوم ساکن ویرانه کوربو می شود

سیدرضا عرفانی

سیدرضا عرفانی، فرزند مرحوم سیدهاشم، در مردادماه ۱۲۷۰ در محله ی میرکریم گرگان به دنیا آمد. چنان که در زندگی نامه ی خودنوشت وی آمده: وی تحصیلات اولیه را در مدرسه سادات استرآباد سپری کرد. از کودکی ذوق شعر داشت و از آن جا که دوران نوجوانی او مصادف بود با جریان های موافق و مخالف مشروطه، به واسطه ی این که با گروهی از مشروطه خواهان مجالست داشت، اشعاری را در تمجید مشروطه سروده بود.

زمانی که این اشعار را برای دکتر عباس خان سپر می خواند، از طرف او مورد تحسین قرار گرفته و دکتر سپهر تخلص «عرفانی» را به وی می دهد. سیدرضا عرفانی وقایع زمان حضور محمدعلی شاه در استرآباد (از نیمه رجب ۱۳۲۹ تا نیمه ربیع الاول ۱۳۳۰) را در ۸۰۰ بیت بر وزن شاهنامه سروده است. وی آثار منظوم متعددی در موضوع گرگان و پیشینه آن تاریخ گرگان داشته که متأسفانه اغلب آن ها مفقود شده اند. معروف ترین اثر منظوم او نصاب گرگانی است که در سطور زیر از نظر خواهد گذشت. سیدرضا عرفانی در سال ۱۳۱۱ عضو اتاق تجارت گرگان بود و در سال ۱۳۱۴ با محمدعلی عبهری در انتشار نشریه ی «نامه قابوس» همکاری می کرد. وی در اسفندماه ۱۳۴۸ در سن ۷۸ سالگی در شهر گرگان درگذشت.

نصاب عرفانی

این منظومه قدیمی ترین نصاب گویش گرگانی است. تاریخ سرودن آن دقیقاً مشخص نیست، اما با توجه به این که در بیت مطلع بند سوم، نام نشریه ی «باباشمل» را آورده، باید بین سال های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶ ش سروده شده باشد. نصاب عرفانی ظاهراً در حدود یکصد بیت بوده، لکن اکنون تنها ۵۱ بیت آن موجود می باشد که در سه بند تنظیم شده است: بند نخست ۱۱ بیت با مطلع: «ای شریک دره زن، وی رفیق قافله»، بند دوم ۲۳ بیت با مطلع: «ای رخت چون بدر و ابروی کجبت چون ماه نو»، بند سوم ۱۷ بیت با مطلع: «ای به زیبایی رخت مانده ماه چگل»،

۱ - هم با تشدید «پ» و هم بدون تشدید آن تلفظ می شود: زیپو [zipow] - زیپو [zippow]

۲ - معمولاً به کفگیرهای بدون سوراخ دسته بلند که برای جابه جا کردن زغال و آتش به کار می رود، آرسین [arsin] می گویند.

۳ - اغلب به صورت لَقَلَو [laqelow] تلفظ می شود و در این جا ظاهراً به ضرورت وزنی به صورت [laqlow] آمده است.

۴ - در برخی نسخ سُمب سو (سُمب سو) آمده که هر دو شکل آن مستعمل است.

این سه بند همگی بر یک وزن (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) و با سه قافیه ی متفاوت در قالب غزل سروده شده اند. عرفانی در این ۵۱ بیت، ۱۵۵ واژه ی گرگانی را به همراه معانی آن ها آورده است. ارزش این نصاب در قدمت آن است. چنان که برخی واژه های موجود در این نصاب، دیگر سال هاست که در گویش اهالی گرگان استفاده نمی شود. نکته ی جالب در مورد نصاب عرفانی این است که برخی جاها در ذکر معنی فارسی واژه های استرآبادی نیز از لفظ استرآبادی آن واژه استفاده کرده است. مانند: دوشک [dušak] به جای «تُشک» و یا در معنی «خُشکِ تو» از واژه ی «پوته چوب» استفاده کرده که خود این واژه ها نیز گرگانی هستند.

[بند نخست]

ای شریک دره زن^۵، وی رفیق قافله
روز در فکر قمار و شب نماز نافله
گوش کن بهرت بخوانم ترهاتی خوش مزه
از لغات اهل گرگان، گر تو داری حوصله
مورچه؛ مولیچه هست و اسفناج است اسیناق
کوب می باشد حصیر و باقلا شد باقله
ساس؛ موری، شِفْتِ احمق، پاچه؛ پا، مبروص؛ پیس
چشم احو؛ پِت بُود، کوتاه قد؛ قدخِرتله^۶
پنبه دانو؛ دوشکی^۷ کوچک بُود سوراخ دار
لوله ای از نئی برای بول طفلان؛ بابه
در محل گهواره ای آویز می باشد؛ نَنو
ظرف تویش شکل گلدان است و لیوان؛ تَمبِلَه^۸
کار اگر پُرپیچ و خَم باشد، بُود پُر دَنگ و فَنگ
گود باشد چاله و گرد و مُدَوَر؛ گُندِلَه
لیک؛ مرغابی بُود، پَرپاش باشد دانه پاش
ماشه؛ اثبر، تیشه؛ هوکا، داس یعنی؛ واشِلَه
نیشگون شُد چَمبَلِیک^۹ و سُرِف می باشد کُلِش
قلقلک شد^{۱۰} زَنَدِقانو و کَمَک؛ یگ تَبَلَه^{۱۱}
هست قَلبیل و جِغَر؛ غربال و چَوچین؛ نیم سوز
نرمه خُل خاکستر نرم است و ماما؛ قابِلَه
چون دَهَن درَه، دَهَن لَاحَه ست هنگام خمار
آدم طماع یعنی چشته خور باشد دَلَه

[بند دوم]

ای رُخَت چون بدر و ابروی کَجَت چون ماه نو
برده از ماه فلک رویت به زیبایی گرو
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
خیز از روی شَعف این قطعه برخوان نِصَبِ شو^{۱۲}
تیغ؛ پاکی، ماچ؛ بوسه، جَوَز؛ گردو، آب؛ او
تیر؛ پَلَوَر، داس؛ درَه، کَفَش؛ کُوش و گاو؛ گَو
دهنه؛ قَمَتر، یاسه^{۱۳} باشد تنگ و سوتک؛ فِسْفِسی
مِرْفَق و زَنگیچه^{۱۴} بازو هست و کوچک؛ زَنقَلو^{۱۵}
پشت رویی خفته، یعنی دمبُر و خوابیدن است
پشت خَم در حالت تعظیم باشد گیمَبو
گر دو مردی خواهران خود به یکدیگر دهند
در لسان اهل گرگان کرده این ها گَوَه گَو
گاو کاری هست ورزا، هم جوانه؛ جانِکا
وصله باشد پینه و هُل؛ توله دادن، خُل؛ هَبو

۵ - دره زن: قطاع الریق، راه زن، آن که به ناگاه بر سر راه شخص یا گروهی ظاهر شود و اموال آنان را بدزد.

۶ - اصل: خرطله

۷ - دوشک [dušak] همان تُشک است که در استرآبادی بیشتر به شکل دوشک تلفظ می شود.

۸ - اصل: تَبِلَه

۹ - در استرآبادی، چَمبَلِیک [čamboluk] نیز می گویند.

۱۰ - اصل: قلقلک نوعی زَنَدِقانو و کَمَک؛ یگ تَبَلَه

۱۱ - در استرآبادی، یگ تَبَلو [yag toppulu] یا یگ توبولو [yag tuppulu] و یا یگ توبولو [yag tupulu] نیز گویند.

۱۲ - اصل: نِصَبِ شو

۱۳ - یاسه: تنها در مورد دل تنگی به کار می رود و در اصل به معنی آرزو است.

۱۴ - اصل: زَنگیچه، به معنی: آرنج

۱۵ - هم به صورت زَنقَلو [zenqelu] و هم زَنقَلو [zenqolu] ادا می شود.

۱۶ - بیشتر به صورت سُمب سو [sombesu] تلفظ می شود، اما در این جا برای ضرورت قافیه باید سُمب سو [sombesow] خواند.

۱۷ - اصل: زَنْبُلُنْ.

۱۸ - سیرسیریک: سیرسیرک، زنجره، جیرجیرک.

۱۹ - اصل: حَق.

۲۰ - تَشْنُو [tašnu]: جوجه ی مرغ را گویند که هنوز به بلوغ نرسیده، اما به اندازه ای رسیده که قابل خوردن باشد. چنان که جوجه ی خروس را خروس کله می گویند.

۲۱ - اصل: دوگانو. دوگانه: همزاد، یک قلو از دولو را گویند.

۲۲ - چُنْدَلِک نیز می گویند.

۲۳ - اصل: علو.

۲۴ - پوته چوب یا پوته چو و خُشک نو، هر دو واژه های استرآبادی (گرگانی) و به معنی: چوب بسیار خشک و پوسیده، تکه های کوچک و ریز چوب که برای روشن کردن و نیز شعله ور کردن آتش از آن استفاده می کنند.

۲۵ - توفیق: هفتنامه ی فکاهی و طنزآمیز ایران با حدود نیم قرن فعالیت از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۵۰ بود که با مدیریت: حسین توفیق (۱۳۱۸-۱۳۰۲) - محمدعلی توفیق (۱۳۳۲-۱۳۱۹) - حسن و حسین و عباس توفیق (۱۳۵۰-۱۳۳۷).

۲۶ - باباشمل: نشریه ی مشهور انتقادی و طنزآمیز دهه ی ۱۳۲۰ خورشیدی در ایران که توسط رضا گنجهای، هر هفته روزهای پنجشنبه در هشت صفحه به زبان فارسی، در تهران منتشر می شد.

۲۷ - در استرآبادی اوله چَکُکو [Pawle čaku] و اوله چَکُکُ [Pawle čakuk] نیز گویند.

۲۸ - هم به صورت قَبَل [qebal] و هم قَبَل [qobal] تلفظ می شود.

۲۹ - اَرُق (شدن): فاسد شدن یا تلخ شدن و یا به طور کل تغییر مزه ی برخی از مواد خوراکی را گویند.

وقت انجام عمل تأخیر کردن؛ سُمب سو^{۱۶}

«زق زقی» نازک صدا و جُعد یعنی کوربُو

دزدکی؛ کِش رفته، دستاویز و مدرک؛ دُمب گو

روزها جر جر کند پیوسته فصلِ جَو درو

جوجه در زیر پلو با آب و روغن؛ تَرچَلو

عطسه باشد اَشَنِفَه، پاشیده؛ پَمپاش و وَلو

گلخن حَمَام می باشد گُلخت و تاب؛ تَو

دَبَه؛ فتق و بام؛ تبوک و سنا باشد شِنو

آب گرم مانده اندر فصل تابستان؛ پَتو

جوجه؛ تَشْنو^{۲۰}، سربه سر بگذاشتن یعنی دَکُو

دَبَه کردن؛ ادعای غبن باشد، خواب؛ خَو

دُمبچو یعنی دوگانه^{۲۱}، گاوِ شیر؛ ماده گو

پَزقه آتش؛ جرقه، شعله و آتش؛ اَلو^{۲۳}

ساک اشرافی بود، همرتبه قابِ پلو

گُل مُزه؛ سُنْدِه سیلام و پوته چوب؛ خُشک تَو^{۲۴}

پاچه ورمالیده یعنی دزدِ وَردار و برو

[بند سوم]

عکس تو زیننده توفیق^{۲۵} یا باباشمل^{۲۶}

گوش کن تا کام دل گیری به هنگام عمل

قول؛ کَر، قورباغه؛ وَلقاز و چُسم بابو؛ جعل

چون شِپنده نام سیلی هست و اردنگی؛ سِتَل

در غذا خوردن اگر بسیارخور باشد؛ قَبِل^{۲۸}

پایه باشد چوب پرچین و کج و ناراست؛ وَل

در قمار از کسی چیزی که بستانی شِتَل

گر مُچَل نبود به زیر مرغ می ماند هَچَل

کُنده یا هیزم اگر سرشاخ و تَر باشد؛ کُتَل

کوزه سَرَتَنگ، باشد تُنَگ و هَشَتَک؛ سَرگشاد

ناتیلنگ و زَمْبُلُق^{۱۷} باشد تلنگر، کاچه؛ خُل

معنی اسراف یعنی مال را اَوگو زدن

جِر جِرانو؛ طرفه حیوانی ست مِثل سِر سِرِیک^{۱۸}

آش باشد شوربا، زرجوش یا کاچی خوراک

معنی خُرْتُمبه باشد نزد ما اِشکم بزرگ

با تَأْمَل کار اگر آهسته کردی مُس مُس است

چون کلنجار است کَلِچَپَاس و حَقُو^{۱۹}؛ سَکسکه

تیت پَر کردن به مثل مرغ سرخوایدن است

مختصر حَران خیلی کم بود، لبریز؛ کُوت

لِیت؛ نرم لِه شده، هم نامِ لوئی گُر دِمال

گر نشسته راه رفتی، می توان کون خیزه گفت

چَلِکِه باشد مال کَم، چُمباتمه؛ چُنْدَک^{۲۲} زدن

از خورش های محلی، ماش پتی هم هست و ساک

مایه بهر ماست؛ راجی، لانه مرغان؛ کُلو

هست اوصاف چُخان باز و چُخان گفتن؛ دروغ

ای به زیبایی رُخت مانده ماه چگل

از لغات اهل گرگان گویمت با اختصار

مار می باشد مَهر، چلباسه باشد ماچُکَل

چاه یا سردابه چون ریزش کند؛ لُمبیده است

گر نشان آبله باشد به صورت؛ اَوله روست^{۲۷}

نزد ما ساروج؛ چاروماسه و شِن؛ سِر ج و قوم

محرمانه پول اگر جایی دهی؛ حق و حساب

مُرغ از مُرغانه چون افتاد، باشد گُرچه مُرغ

تخم مرخ شوت؛ معیوب است و جوزِ اَرُق^{۲۹}؛ پوک

میدانها



هیزم سرشاخ و خشک و نرمه باشد تندتو^{۳۰} خار می باشد تلو، پرچین؛ حصار و تاک؛ مل
نوعی از گنجشک؛ چاقوک است و نشگون؛ چمبلیک معنی شلاق؛ قمچیل و آلو آتیش؛ بل^{۳۱}
گنده باشد بوی نامطبوع بد، لچر؛ کثیف
قارچ باشد گمبلان^{۳۲} و آب دُلْمِل^{۳۳}؛ نیم گرم جوز^{۳۴}؛ از سرما به خود پیچیدن و افلیج؛ شل
غیر دکتر گر مداوا می کند، تیلی پلی^{۳۵} ست معنی آلیش دگش؛ تفویض یا رد و بدل
تُرجه؛ روئیدن بود، قُجامه باشد تازه رُخ نُج^{۳۶}؛ تَنده^{۳۷}، ریشه؛ ریخه، چله؛ شاخه، قطع؛ کل^{۳۸}

۳۰ - اصل: تندورنو

در تلفظ مار؛ مادر، هم پدر باشد پییر
شَب چَره؛ پی شام^{۳۹} شد، حلوای کُنْجی^{۴۰}؛ پُشت زیگ مُشت بر پهلوی زدن، باشد سُقلمه در جدل
نصرت الله صفائی

۳۱ - بِل [bal]: به طور کل برق زدن، نورانی بودن و به کنایه تمیز و صاف و شفاف بودن را نیز گویند. گاهی برای تأکید به صورت «بِل بِل» به کار می رود. همچنین زردودن پوست بدن مرغ از ساقه ی پرها و نیز پاک کردن پوست سر گوسفند و زردودن موهای صورت آن را چزبِل [jezbal] گویند.

۳۲ - گمبلان [gombolan] نیز تلفظ می شود.

۳۳ - تلفظ آن در اصل [dolemol] است. اما در این جا به ضرورت وزنی باید به صورت: [dolmol] خواند.

۳۴ - تلفظ آن جُوز [juz] بر وزن روز است.

۳۵ - تیلی پلی: به صورت تیلی پیلی [tilipili] نیز تلفظ می شود.

۳۶ - اصل: نوچ. نُج [noč] جوشی که در هنگام جوانه زدن، در ساقه با بدر گیاه پدیدار می شود.

۳۷ - تَنده [tonde] خود واژه ای استرآبادی است و به جوش های روی پوست بدن گفته می شود.

۳۸ - تنها با افعال مصدر «زدن» استعمال می شود. چنان که: کل زدن [kal zedan]. به معنی قطع کردن است.

۳۹ - پی شام [pey-sām]: تنقلاتی که هنگام شب نشینی ها، پس از شام می خورند. گاهی به جای پی شام از اصطلاح شوچره [šowčere] که همان «شَب چَره» است، نیز استفاده می شود.

۴۰ - حلوای کُنْجی [halvā-konji] خود تلفظ استرآبادی «حلوای کُنْجی» یا «حلوای کُنْجِد» است. چنان که در استرآبادی کُنْجِد را کُنْجی [konji] تلفظ می کنند.

نصرت الله صفائی، فرزند محمدابراهیم، در سال ۱۳۱۰ش در محله سرپیر گرگان متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در شهر گرگان سپری کرد، تحصیلات عالیه خود را در رشته ی آموزش و پرورش در دانشسرای عالی آموزش و پرورش تهران ادامه داده و در سال ۱۳۴۳ با مدرک کارشناسی آموزش و پرورش از این دانشسرا فارغ التحصیل شد. وی در سال ۱۳۳۰ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد. سرانجام نصرت الله صفائی در مهرماه ۱۳۹۳ در سن ۸۳ سالگی در شهر زادگاه خود درگذشت. صفائی از کودکی ذوق شعر داشت و در طول عمر خود اشعار زیادی سرود که متأسفانه به دلیل آن که در نگهداری و جمع آوری اشعارش کوشا نبود، بسیاری از اشعار او اکنون در دست نیست. البته در مورد ذوق و توان شعری نصرت الله صفائی این نکته قابل ذکر است که اگر تنها شعر به یادگار مانده از وی همین نصاب گرگانی باشد، خود به تنهایی شاهدهی است بر توان بالای وی در سرودن شعر.

نصاب صفائی

این منظومه صرف نظر از این که نصاب است، یکی از مشهورترین منظومه هایی است که به گویش گرگانی (سترآبادی) سروده شده است. این نصاب که حدوداً پنجاه سال پیش سروده شده، ظاهراً چندین بار توسط سراینده مورد ویرایش قرار گرفته است. چنان که در نسخه های متعددی که از این منظومه موجود است، تفاوت هایی دیده می شود. صفائی این نصاب را در ۲۶ بیت در وزن (فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن) در قالب غزل سروده است. قافیه ی این نصاب بر پایه ی یکی از شایع ترین اوزان کلام استرآبادی، یعنی

مبیراوا

۴۱ - «اون» زنبُلُق در تلفظ، بیشتر به صورت «مَم» تلفظ می‌شود: زَمْبُلُق

۴۲ - زَنْدَقَانُو [zadeqānaw] بیشتر به صورت: [zadeqānu] تلفظ می‌شود.

۴۳ - در برخی نسخ به صورت چَمْبُولُک [čamboluk] آمده، که هر دو شکل صحیح است.

۴۴ - در برخی نسخ به جای کوسه [kuse] واژه‌ی توله [tule] آمده که هر دو به یک معنی است.

۴۵ - هم با تشدید «پ» و هم بدون تشدید آن تلفظ می‌شود: زِپُو [zippow] - زِپُو [zipow]

۴۶ - معمولاً به کفگیرهای بدون سوراخ دسته بلند که برای جابه‌جا کردن زغال و آتش به کار می‌رود، ارسین [parsin] می‌گویند.

۴۷ - اغلب به صورت لَقَلُو [laqelaw] تلفظ می‌شود و در این جا ظاهراً به ضرورت وزنی به صورت [laqlaw] آمده است.

۴۸ - در برخی نسخ شُب سو (شُپ سو) آمده که هر دو شکل آن مستعمل است.

۴۹ - مَمْدَخَرَنُو: نام آیینی است که در طلب بند آمدن باران برگزار می‌شود. بدین صورت که عده‌ای از کودکان، کتی کهنه را بر چوبی چلیپایی شکل می‌پوشانند (مانند مترسک) و در حالی که شعری را با هم می‌خوانند، در کوچه‌ها دور داده و به در خانه‌ها می‌روند. (در این جا به ضرورت وزنی به صورت «مَمْدَخَانِ خَرَنُو» آمده است.)

۵۰ - در برخی نسخ به صورت: «نام این مخلوق زَنَسْت مَمْدَخَرَنُو» می‌شود، آمده است.

۵۱ - هم به تشدید «ت» و هم بدون تشدید تلفظ می‌شود: پَتُو [patow] - پَتُو [pattow]

۵۲ - واژه‌ی گرم را هم می‌توان صفت برای واژه‌ی «سکان» در نظر گرفت و هم به عنوان پیشوند برای «پَتُو»، چرا که در استرآبادی به صورت «گرم پَتُو» نیز استفاده می‌شود.

۵۳ - اغلب به صورت: قُرْمُوَسَرْمُو [qormow-sormow] ادا می‌شود.

۵۴ - چَوِچِن [čowčīn]: ریزه‌های چوب، چوب‌های بسیار نازک و خشک که برای روشن کردن و یا شعله‌ور کردن آتش استفاده می‌کنند. اصطلاح «چَوِچِن پیش دادن» کنایه است از نمانی کردن.

واژه‌هایی که به واکه‌ی مرکب [OW] ختم می‌شوند، انتخاب شده است. چنان که بند دوم نصاب عرفانی هم با همین قافیه است. وی در این نصاب ۶۳ واژه و اصطلاح گرگانی را با معانی آن‌ها آورده است. ارزش نصاب صفائی در روانی کلام وی است. چنان که بسیاری از اهالی گرگان این منظومه را در حافظه‌ی خود محفوظ دارند.

[اهل گرگان]

اهل گرگانیم و آب شهر ما او می‌شود
زَبْلُق^{۴۱} یعنی تلنگر، چُنْدَلْک؛ چُمباتمه
نیشگون دیگران در لفظ ما شُد چَمْبُلِک^{۴۳}
خَف؛ کمین و جَلَد؛ چابک، شِفَت؛ احمق، کاجه؛ خُل
ما به هر کفگیر بی سوراخ اَرسین^{۴۶} گفته ایم
می‌شود تعویض در فرهنگ ما اَلَش دَگَش
مار می‌گردد مَهَر، چلپاسه گردد ماچکل
دیر کردن شُمب و سو^{۴۸}، آهسته کاری مُس مُس است
مظهر تُرشی در این شهر است تُرَش زَقُروت
لیک یعنی اردک و جی جی کپورو؛ خارپشت
جامه چون پوشند طفلان بر چلیپایی ز چوب
ما به مادر مار گوئیم و برادر را برار
آب از بالا چو ریزد بر زمین اَوَشَرَشَر است
گر بَنّا ریزش کند، در لفظ ما لُمبیده است
بامدادان چون ز خاور سر برآرد آفتاب
شعلۀ آتش گهی بَل گردد و گاهی اَلو
مردم گرگان به جای آخ می‌گویند اُفیش
خود به معنای کلنجار است کَلِچَپَاس ما
پیش ما وارونه خفتن، دَمَبُرو خوابیدن است
اهل نَمّامی بود هرکس که چَوِچِن داده پیش^{۵۴}
ما به هر چیزی که آویز است اَوَزان گفته ایم
خواب ما خَو، تاب ما تَو، گاو ما گَو می‌شود
قلقلک دادن در این جا زَنْدَقَانُو^{۴۲} می‌شود
هول دادن کوسه^{۴۴} و پرتاب؛ پَرَتَو می‌شود
آدم بی کاره و لِگَرَد زِپُو^{۴۵} می‌شود
تابه در مطبخ چو یابد دسته لَقَلُو^{۴۷} می‌شود
پَزِقَه یعنی اخگر و اسراف؛ اَوگو می‌شود
هرچه باشد بر قیاس سوسک؛ اَلَبو می‌شود
میل بی اندازه با تعجیل؛ اِشَتو می‌شود
پُرَنَمک شد چون غذا شور زِلْگو می‌شود
جغد شوم ساکن ویرانه کورَبو می‌شود
نام این مخلوق مَمَد خانِ خَرَتو^{۴۹} می‌شود^{۵۰}
عادتی را اِرث بردن از کسی سَو می‌شود
وَر بماند در مکانی گرم پَتُو^{۵۱} می‌شود^{۵۲}
پشت خم کردن به هر منظور گِیمَبو می‌شود
پرتو این مهر عالم تاب اَفَتو می‌شود
شامگاهان پرتو مهتاب مَهَتو می‌شود
بازی مستانه با جانانه دَکو می‌شود
بازجویی از کسی قُرْمو و سُرْمو^{۵۳} می‌شود
چون غروب آید نُماشام است و شب شو می‌شود
هرکه با رندی کند تحقیق جِیجَو می‌شود
تاب و تَب این هردو در فرهنگ ما تَو می‌شود

هر که را شدّت پذیرد حال سرماخوردگی
در زبان ما کَتَو همراه مَنَقَو^{۵۵} می شود

گوبه گو یعنی دو تن خواهر به یکدیگر دهند^{۵۶} شایعات از بی اساس و راستین چَو^{۵۷} می شود^{۵۸}

غلت خوردن بر سطوح^{۵۹} شیب، گندُل خوردن است های در فرهنگ ما مانند هان، هَو می شود^{۶۰}

ساک سوپی سرد باشد همراه دیسِ پَلَو طرفه آشِ مادرِ نوزادِ زَرَتَو می شود

استرآبادی به خواب مرگ می گوید کَفَه خواب اگر بتوان از آن برخاستن خَو می شود^{۶۱}

منابع در دفتر نشریه موجود است



۵۵ - کَتَو مَنَقَو [katow-]
[manqow] یا کَت مَنَقَو
[katomanqow] یا کَت مَنَقَو
[katemanqow] هر سه تلفظ صحیح است.

۵۶ - در برخی نسخ به صورت: «گوبه گو یعنی دو تن دختر به همدیگر دهند» آمده است.

۵۷ - در برخی نسخ به جای «چَو» واژه‌ی «هَو» آمده است.

۵۸ - در برخی نسخ به جای این مصرع، مصرع: «شایعات بی اساس و نادرست چَو می شود» آمده است.

۵۹ - در برخی نسخ به جای «سطوح» واژه‌ی «زمین» آمده است.

۶۰ - در برخی نسخ به جای این مصرع، مصرع: «انتشارات دروغ در جامعه هَو می شود» آمده است.

۶۱ - در برخی نسخ به جای این مصرع، مصرع: «هم نظیر شخص خواب آلود خرخو می شود» آمده است.

بخشی از شعر «اهل گرگانم»، زنده یاد نصرت الله صفایی

میرداد